



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه هشتاد و هفتم؛ دوشنبه ۱۳۹۷/۱/۲۷

عدم سازگاری فتوای مشهور در مسئله بیع نصف الدار با فتوای آنها در مسئله صلح نصف الدار

مرحوم شیخ رحمته الله تا اینجا فرمودند آنچه که مشهور در مسئله «بیع نصف الدار» گفته‌اند و بیع نصف را حمل بر نصف مختص به بایع کرده‌اند، با کلام آنها در مسئله «رد نصف مهر قبل از دخول و بعد از فرض مهر» ناسازگار است؛ چراکه در ما نحن فیه بیع را حمل بر نصف مشاع بین حصتین کرده‌اند، اما در آن مسئله نصف را حمل بر نصف مختص زوجه کرده‌اند. شیخ رحمته الله در ادامه می‌فرمایند: فتوای مشهور در مسئله «بیع نصف الدار»، در بعضی از جهات با فرع دیگری نیز ناسازگار است و آن اینکه:

فقهاء در کتاب صلح، فرعی را مطرح کرده‌اند که اگر کسی ید مالکانه بر چیزی داشته باشد؛ مثلاً زید ید مالکانه بر خانه‌ای دارد، اما دو نفر دیگر - مثلاً عمرو و بکر - [به واسطه سبب واحدی مانند ارث که اقتضای شراکت را دارد] ادعا کنند که خانه مال آنها است و مثلاً از پدرشان به آنها ارث رسیده و وارثی به جز آنها هم نداشته است - در نتیجه نصف مشاع دار برای عمرو و نصف مشاع آن برای بکر است - اما هیچ دلیل و بینه‌ای نداشته باشند که ادعای آنها را ثابت کند. حال اگر زید فرضاً به جهت اینکه احتمال می‌دهد یا قرائنی وجود دارد که یکی از آنها راست می‌گوید، اقرار کند که مثلاً نصف مشاع دار برای عمرو است اما ادعای بکر را نپذیرد^۱ و بگوید نصف دیگر دار ملک خودم است، سپس برای اینکه آن مال را کلاً مالک شود و بتواند در آن تصرف کند، نصف داری را که برای عمرو اقرار کرده بود با او در برابر صد درهم مصالحه کند و عمرو هم قبول کند، فقهاء در اینجا بحث کرده‌اند که آیا این مصالحه کلاً درست است [و یا اینکه در

۱. این فرض معقول هم هست؛ مثلاً هر دو ارث برده‌اند، اما بکر سهم خودش را فروخته است یا....

بخشی از آن فضولی است؟] و در صورت صحّت، وجه المصالحه یعنی صد درهم ملک چه کسی است؟
شیخ^۲ می‌فرماید: مشهور در این فرع گفته‌اند [مصالحه در نصف مشاع بین حصه عمرو و حصه بکر
واقع می‌شود و این] مصالحه فقط در ربع دار که حصه خود عمرو است تمام می‌باشد و نسبت به ربع دیگر
که حصه بکر است فضولی می‌باشد و متوقف بر اجازه اوست و در صورتی که بکر اجازه کند، کلّ مصالحه
تام می‌شود و صد درهمی که وجه المصالحه است، نصفش برای عمرو و نصفش برای بکر است.

نکته این حکم هم روشن است و آن اینکه عمرو که با زید مصالحه کرده، ادعا دارد که با برادرش به
نحو مشاع شریک است و برادرش بکر نیز چنین ادعایی دارد و می‌گوید این خانه را دو نفری از پدرمان به
ارث برده‌ایم، پس هر دو برادر معتقد هستند ذوالید یعنی زید، مالک نیست و بی‌خود بر روی ملک آن‌ها ید
گذاشته است الا اینکه نمی‌توانند این ادعا را اثبات کنند. به هر حال عمرو اعتراف دارد که آنچه که هست، با
برادرش شریک است و چون علی‌الفرض آن خانه را تقسیم نکرده‌اند، پس هر دو نفر به نحو مشاع مالک
هستند، لذا مصالحه‌ای که عمرو با زید انجام داده است، در واقع بر نصف مشاع بین حصتین واقع شده
است؛ یعنی در واقع زید اقرار به نصف مشاع بین حصه عمرو و بکر کرده است، لامحاله صحّت مصالحه در
نصف نصف دار، متوقف بر اجازه بکر است و در صورت اجازه، وجه المصاحه بین عمرو و بکر تقسیم
می‌شود.

شیخ^۲ می‌فرماید: کلام فقهاء در این فرع که نصف را حمل بر نصف مشاع بین حصتین کرده‌اند، با
آنچه که در مسئله بیع نصف الدار گفته‌اند سازگاری ندارد؛ آنجا فرمودند هرچند نصف مفید شیاع است، اما
قرینه‌ی وجود دارد بر اینکه مقصود از نصف، نصف مختص به بایع است، پس در این فرع هم باید نصف
را حمل بر نصف مختص به عمرو کنند، در حالی که حمل بر نصف مشاع بین حصتین کرده‌اند، [مگر
مقتضای بیع نصف با مقتضای صلح بر نصف تفاوت دارد که در بیع حمل بر نصف مختص و در مصالحه
حمل بر نصف مشاع کرده‌اند؟!]

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۲۴:

و نظیره فی ظهور المنافاة لما هنا: ما ذکره فی باب الصلح: من أنه إذا أقر من بيده المال لأحد المدّعين للمال بسبب موجبٍ للشركة كالإرث
فصلحه المقر له على ذلك النصف كان النصف مشاعاً في نصيبهما، فإن أجاز شريكه نفذ في المجموع و إلا نفذ في الربع؛ فإن مقتضى ما ذكره هنا
اختصاص المصالح بنصف المقر له؛ لأنّه إن أوقع الصلح على نصفه الذي أقر له به فهو كما لو صالح نفسه قبل الإقرار مع غير المقر أو معه، و إن أوقعه
على مطلق النصف المشاع انصرف أيضاً إلى حصته، فلا وجه لاشترائه بينه و بين شريكه؛ و لذا اختار سيّد مشايخنا قدّس الله أسرارهم اختصاصه
بالمقر له.

در ما نحن فیه فرض آن است که ذوالید اقرار کرده که نصفِ مشاع دار برای عمرو است، خود عمرو هم ادعا دارد که نصفِ مشاع دار را مالک است و بکر نیز اقرار به آن دارد، لذا نصفِ مشاع دار برای عمرو است، پس همان‌طور که اگر عمرو بیع انجام می‌داد می‌گفتید منصرف به حصهٔ خودش است، در اینجا هم باید بگویید مصالحه بر نصف مختص خودش واقع شده است.

شیخ رحمته اللہ علیہ می‌فرماید فرقی هم نمی‌کند چه عمرو بر آن نصفی که ذوالید اقرار کرده برای اوست مصالحه کند و چه مطلق بگذارد و بگوید مصالحه می‌کنم بر نصف دار، در هر صورت نتیجه یکی است و مصالحه منصرف به آن نصفی است که در متن واقع برای عمرو است؛ چراکه بکر اعتراف دارد که نصف مشاع دار برای عمرو است، زید هم اقرار کرده نصف دار برای عمرو است و خود عمرو هم چنین ادعایی دارد، لذا باید حمل بر نصف مختص به عمرو شود.

و حتی اگر ذوالید اقرار به نصف دار برای عمرو نمی‌کرد و ادعای عمرو و بکر را رد می‌کرد و می‌گفت من از کسی خریدم که ذوالید بود و بینه بر ملکیت داشت، منتها چون می‌بیند عمرو آدم قلدری است و بناست دادگاه برود و برای او شرّ ایجاد کند، برای اینکه شرّ او را دفع کند به او بگوید من حاضر در برابر نصف ادعایی با تو مصالحه کنم و اگر احیاناً حقی داری، از آن در مقابل صد درهم صرف نظر کن، بدون اینکه به نفع او اقرار کند، چنین مصالحه‌ای درست است و تمام آن صد درهم برای عمرو می‌شود یا حتی مدعی می‌تواند با فرد ثالثی غیر از ذوالید مصالحه کند و بگوید من حق واقعی‌ام را که معتقد به آن هستم، در مقابل فلان مبلغ با تو مصالحه می‌کنم - و اگر حق دعوایی دارم و می‌توانم بعداً در دادگاه اقامهٔ دعوا کنم، این حق را به تو منتقل می‌کنم - چنین مصالحه‌ای هم درست است و تمام آنچه که در مقابل مصالحه واقع شده برای خود مصالح است؛ چون اعتقاد دارد مال خودش است و آن طرف هم احتمال می‌دهد برای او باشد و اگر توانست در دادگاه اثبات کند فبها و اگر هم نتوانست، ضربه‌ای به صحت مصالحه نمی‌زند.

بنابراین به تعبیر مرحوم شیخ رحمته اللہ علیہ اگر عمرو قبل از اقرار، با کسی که بناست اقرار کند و یا با فردی اجنبی مصالحه کند، کسی مدعی نشده چنین مصالحه‌ای باطل است به این معنا که متوقف بر اجازهٔ برادرش یعنی بکر باشد تا در صورت اجازه، وجه المصالحه بین آن‌ها تنصیف شود، بلکه مصالحه در کلّ نصف دار تمام است و وجه المصالحه هم برای خود عمرو است.

به هر حال شیخ رحمته اللہ علیہ می‌فرماید: کلام مشهور در ما نحن فیه منافات دارد با آنچه که در باب صلح گفته‌اند؛ زیرا مقتضای آنچه که در ما نحن فیه گفته‌اند آن است که مصالحه بر نصف، حمل بر نصف مختص مقررّه

یعنی عمرو شود، در حالی که در باب صلح با اینکه قرینه وجود داشته و قرینه‌اش هم عین فرض بیع بوده، نصف را حمل بر نصف مشاع بین حصتین کرده‌اند و این دو با هم منافات دارد.

شیخ^۳ در ادامه عبارتی را از مسالک شهید ثانی^{رحمته‌الله} نقل می‌کنند که ایشان فرموده است مصالحه به سه نحو ممکن است اتفاق بیفتد: گاهی مصالح نصف مختص خودش را مصالحه می‌کند و مثلاً می‌گوید نصف داری که برای من است با تو مصالحه می‌کنم. گاهی مطلق نصف را مصالحه می‌کند و گاهی هم نصف داری را که مورد اقرار قرار گرفته مصالحه می‌کند.

شهید^{رحمته‌الله} قائل به تفصیل شده‌اند که در صورت اول که مصالحه بر نصف مختص واقع شده است و نیز صورت دوم که مصالحه بر مطلق نصف واقع شده، در این دو صورت مقصود از نصف، نصف مختص به مصالح است، اما در صورت سوم که مصالحه بر نصفی که ذوالید بر آن اقرار کرده واقع شده، کلام مشهور را پذیرفته‌اند که نصف حمل بر نصف مشاع بین حصتین می‌شود. وجه تفصیل ایشان هم آن است که نصف در صورت اول، و ضمناً اختصاص به نصف مختص مصالح دارد و در صورت دوم که مصالحه بر مطلق نصف واقع شده، انصراف به نصف مختص دارد. و وجه صورت سوم که فرمودند کلام مشهور درست است آن است که اقرار، منزل بر اشاعه است و «ظهور نصف در شیاع» کار خود را می‌کند.

شیخ^۴ در پاسخ به کلام شهید^{رحمته‌الله} در مسالک، دیگر به خود زحمت نمی‌دهند و از بیان محقق اردبیلی^۵ استفاده می‌کنند که در اشکال بر کلام شهید^{رحمته‌الله} چنین فرموده‌اند: این در حقیقت تفصیل نیست؛

۳. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۲۵:

و فصل في المسالك بين ما لو وقع الصلح على نصفه أو مطلق النصف، و بين ما إذا وقع على النصف الذي أقر به ذو اليد، فاختار مذهب المشهور في الثالث؛ لأن الإقرار منزل على الإشاعة، و حكم بالاختصاص في الأولين؛ لاختصاص النصف وضعاً في الأول و انصرافاً في الثاني إلى النصف المختص.

۴. همان، ص ۵۲۶:

و اعترضه في مجمع الفائدة: بأن هذا ليس تفصيلاً، بل مورد كلام المشهور هو الثالث؛ لفرضهم المصالحة على ذلك النصف المقر به، و تمام الكلام في محله.

۵. مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج ۹، ص ۳۴۸:

نعم قال الشهيد في بعض تحقیقاته: و یحتمل انصراف الصلح إلى حصة المقر له و يكون العوض كله له و تبعه الشيخ علي رحمه الله و قد أطلقوا، هذا حاصل كلامه.

و فيه بحث أما (أولاً) فلأن قول الجماعة ذلك إنما هو في مال مشخص من غير نزاع للبائع و المصالح، و فيما نحن فيه ليس كذلك لوجود النزاع و عدم ثبوت نصف خالص له، بل إنما ثبت له بحسب الشرع الربع، لأن الفرض ان جميع ما ثبت له مشترك بينه و بين شريكه بحسب نفس الأمر، و حكم الشرع ظاهراً بإقرارهما، و الظاهر انه لا نزاع في أن المقر به مشترك بينهما، و يفهم من كلامه أيضاً فما صالح الاعلى ربه و ربع شريكه إذ ليس

چراکه مورد کلام مشهور، همان صورت سوم است که مصالحه بر نصفی که ذوالید به آن اقرار کرده واقع شود و دیگر اصلاً جای این تفصیل نیست.

پس صاحب مسالک هم با مشهور همراه شد و نصف را حمل بر شیاع کردند، در نتیجه اشکال شیخ رحمته بر ایشان نیز وارد است. مرحوم شیخ رحمته خیلی این مطلب را دنبال نمی‌کنند و می‌فرمایند: «تمام الکلام فی محله» یعنی تحقیق نهایی بحث در کتاب الصلح خواهد آمد.

دفاع سید یزدی رحمته از کلام مشهور در مسئله صلح بر نصف الدار

سید یزدی رحمته در حاشیه بر مکاسب به دفاع از کلام مشهور برخاسته‌اند و می‌خواهند بفرمایند نقض

نصف المصالح علیه الا ذلك، و لا يمكن له مصالحه النصف المخصوص به لما مر، و لما سيجيء و هو ظاهر. و أما (ثانيا) فإنه على تقدير تسليم ذلك، هنا قرينة صريحة دالة على انه ما اصطلح إلا على النصف الذي أقر له المتشبهت، و ما قصد المتشبهت و المقر له الا ذلك فينصرف اليه و ان كان مطلقا أو مقيدا بكونه الذي له (لأنه الذي له - خ) بحسب الظاهر و رضي المقر له بالصلح عليه. و اما (ثالثا) فلأنه لا يحتاج هنا الى بحث و توجيه، فان كلامهم ظاهر، بل صريح في ان المصالح عليه انما هو النصف المقر به، إذ لم يصلح المقر الا عليه و ما ثبت بحسب ظاهر الشرع للشريك المصالح الا ذلك. اما لو صرح بأنه انما صالح على نصفه الذي له في نفس الأمر غير المشاع و المقربة، فإن كان المقر عالما و رضي به يلزمه الإقرار بثلاثة أرباع العين، الربع للشريك، و النصف للمصالح.

و هذا بعيد، إذ هو منكر للنصف الآخر و يقول: ان ليس للآخر فيه شيء أصلا، و لهذا ما توجه الأصحاب الى هذا الاحتمال و حكموا مطلقا بما مر فالحكم كما قالوه رحمهم الله، سواء قال: صالحتك على النصف المقرّبة، أو نصفي، أو أطلق، و ينصرفان إلى الأول، لما مر الا أن يصرح، و حينئذ لم يقع الصلح لعدم رضا الطرف الآخر و هو المقر، فتأمل.

٦. حاشية المكاسب (لليزدي)، ج ١، ص ١٩٤:

أقول التحقيق أن ما ذكره في باب الصلح لا دخل له بالمقام حتى يكون منافيا له توضيحه يتوقف على الإشارة إلى تلك المسألة إجمالا فنقول إذا كان دار مثلا في يد رجل و ادعى كل واحد من اثنين نصفها المشاع فإما أن يكونا معترفين بالشركة فيها على الإشاعة أو لا و على الأول إما أن يكون ذلك بسبب واحد موجب للشركة كالإرث أو الشراء صفقة و نحو ذلك أو يدعي كل واحد منهما سببا غير سبب الآخر فعلى الثالث لا إشكال في أنه إذا أقر المدعى عليه لأحدهما لا يشاركه الآخر أصلا فله حينئذ الصلح معه و مع غيره و يختص بعوضه بل لو أعطاه النصف أيضا لا يشاركه الآخر و على الثاني أيضا كذلك نعم في هذه الصورة إذا أعطاه النصف شاركة الآخر من جهة اعترافه بأنه أيضا شريك في الدار و أن ذا اليد غاصب لهما فيكون ظلمه محسوبا عليهما و إن شئت فقل إنه لا يصح قسمة الدار بدون رضا هذا الشريك بإقرار المقر له نعم لو صالح حصته الواقعية منها مع ثالث أو مع ذي اليد لا يشاركه الآخر لأنه يجوز لأحد الشريكين بيع حصته المشاعة أو صلحها و أما على الأول فلو أقر ذو اليد لأحدهما شاركة الآخر بمجرد الإقرار و إن خصه به لأن ذلك مقتضى اعترافهما بوحدة السبب فلا يثبت للمقر له في ظاهر الشرع إلا ربع الدار و هذا ممّا لا إشكال فيه عندهم و حينئذ فإن أعطاه النصف شاركة الآخر و إن صالحه معه شاركة إن كان ذلك برضاه **و إلا فلا يصح الصلح إلا في نصف النصف.**

نعم لو صالح المقر له مع غير المقر على نصفه الذي يكون له في الواقع بأدعائه اختص العوض به و لا يحتاج إلى إجازة الآخر و كذا لو صالح مع المقر قبل الإقرار بأن صالحه على حقه الواقعي و أما لو صالحه بعد الإقرار فليس له قصد النصف الذي يكون له في الواقع بأدعائه إذ المقر لا يعترف له بأزيد من النصف الذي شاركة الآخر بمجرد الإقرار فلا يقصد في صلحه إلا ذلك النصف كيف و إلا يلزم أن يكون معترفا بثلاثة أرباع إذ النصف الذي أقر أولا صار مشتركا بين الاثنين و لم يبق للمقر له إلا الربع و المفروض أنه صالحه على النصف الواقعي الذي يدعيه فإذا أجابه المقر له إلى

شیخ رحمته که فرمودند کلام مشهور در مسئله مصالحة نصف الدار مانند مسئله رد نصف مهر، منافات با کلام آنها در ما نحن فيه یعنی مسئله بیع نصف الدار دارد، وارد نیست و بین این مسئله و مسئله بیع نصف الدار فرق وجود دارد؛ زیرا نکته‌ای در بحث صلح وجود دارد که در بحث بیع وجود ندارد؛ و آن اینکه:

در مسئله بیع نصف الدار، امکان اینکه بایع از جانب خودش انشاء بیع کرده باشد و نیز امکان اینکه از جانب مالک دیگر انشاء کرده باشد وجود داشت؛ خصوصاً در صورتی که ولی یا وکیل از جانب مالک دیگر در بیع باشد - چنانچه خود شیخ رحمته فرمودند «فیه وجهان» و ابتدا هیچ کدام از این دو احتمال را مقدم ندانستند - اما در نهایت به استظهار تمسک کردند و نصف را حمل بر نصف مختص بایع کردند، ولی در مسئله صلح اصلاً دو وجه معقول نیست و چاره‌ای جز حمل نصف بر شیاع وجود ندارد؛ زیرا مقرّله یا همان عمرو، اقرار دارد به اینکه آنچه را او مالک است، برادرش بکر هم مالک است؛ یعنی اگر او نصف مشاع را مالک است، برادرش هم مالک نصف مشاع است؛ چراکه قائل به وحدت سبب مانند ارث هستند؛ مثلاً می‌گویند پدرشان فوت کرده و وارثی به جز آن دو نداشته است؛ لذا مقرّله معتقد است آنچه در اختیار ذوالید است، غصبی می‌باشد، منتها یا دلیلی بر اثبات مدعای خود ندارد و یا اینکه حوصله اقامه دعوا را ندارد.

بنابراین عمرو اقرار دارد که کلّ آن زمین مشترک بین او و برادرش است، به گونه‌ای که بر هر جزء آن زمین ید گذاشته شود، نصف مشاع آن برای برادرش است و علی الفرض مقرّهم به حسب ادعای او اقرار به نصف کرده است؛ یعنی اقرار می‌کند به همان نصف مشاعی که عمرو ادعا دارد برای اوست، لذا وجه المصالحة‌ای که مقرّ به عمرو می‌دهد، در برابر نصف مشاع آن دار است و چون عمرو هم اقرار دارد که حق برادرش با او مساوی است، لذا نصف آن پول برای برادرش است در صورتی که مصالحة را اجازه کند، اما اگر برادرش اجازه نکند، **مصالحة فقط در نصف نصف صحیح است.**

به تعبیر دیگر مصالح یعنی عمرو، نصف مشاعی را مصالحة می‌کند که اقرار دارد نصف این نصف به صورت مشاع برای برادرش است، لذا وجه المصالحة‌ای که می‌گیرد، در مقابل نصف مشاع در کلّ است، لامحاله بکر هم باید اجازه کند و در صورتی که اجازه نکند، **مصالحة فقط در نصف نصف صحیح است.**

ذلك و قبل الصلح علی هذا الوجه يكون اعترافاً منه من جهة هذا الصلح بریع آخر و هذا بخلاف المفروض إذا عرفت ذلك علمت أنّ مسألة الصلح المفروض لا تقبل غیر الإشاعة إذ لا يمكن حمله علی نصفه المختصّ الواقعيّ الَّذِي يدّعيه لأنّ المفروض أنّ المصالح معه و هو المقرّ ليس موافقاً له في هذه الدّعى فإنّه لم يقرّ إلا بالنصف الَّذِي صار مشتركاً بين الشريكين و ليس قصده إلا ذلك النصف فمع فرض كون تمام العوض للمقرّ له يلزم أن لا يبقى لشريكه شيء و المفروض أنّه صار مالكا للربيع و من هنا يظهر ما في إشكال صاحب المسالك علی ما ذكره الفقهاء من الحكم بالإشاعة و أنّه مناف لمقتضى قاعدة الحمل علی ماله المختصّ به في مقام التصرف و أنّ إيراد الأردبيليّ عليه في محله فراجع.

بنابراین در اینجا پای اقرار در میان است - هم اقرار ذوالید و هم اقرار مصالح که برادر در این دار شریک است - برخلاف قضیه بیع که نه بایع، نه مالک دیگر و نه مشتری، هیچ کدام اقراری ندارند و به خاطر وجود این اقرار است که مشهور نصف را در اینجا حمل بر شیاع کرده‌اند، برخلاف قضیه بیع که حمل بر نصف مختص بایع کرده‌اند.

بنابراین ذوالید بر همان نصف مشاعی که اقرار کرده، مصالحه می‌کند و نمی‌تواند چیز دیگری را قصد کند و اگر نصف دیگری را قصد کند، محذور خلاف فرض لازم می‌آید؛ زیرا اگر ذوالید چنین به عمرو بگوید که نصف واقعی این دار که تو مالک هستی و غیر از آن نصفی است که برادرت ادعا دارد، آن را با تو مصالحه می‌کنم، لازمه چنین قصدی آن است که ذوالید اقرار کرده باشد سه ربع دار برای او نیست و فقط ربع دار را مالک است؛ چراکه ذوالید ابتدا به آن نصفی که عمرو ادعا دارد که مشاعاً با برادرش شریک است اقرار کرده است [یعنی طبق اقرار عمرو، ربع آن نصف برای خودش و ربع دیگر برای بکر است] و اگر زید بعداً نصف مختص را با عمرو مصالحه کند، به این معنا است که یک ربع دیگر از ملکش خارج کرده است. به تعبیر دیگر زید ابتدا طبق ادعای عمرو اقرار به نصف مشاع بین عمرو و بکر کرده بود که نصف نصف آن یعنی ربع کل دار، برای عمرو و ربع دیگر برای بکر است، و الان که بر نصف اختصاصی با عمرو مصالحه می‌کند؛ یعنی یک ربع دیگر از ملکش خارج می‌کند و در نتیجه ذوالید اعتراف به سه ربع کرده است، در حالی که این خلاف فرض است؛ چون علی‌الفرض ذوالید به بیش از نصف آن دار اقرار نکرده است. بنابراین فقط این احتمال باقی می‌ماند که بگوییم مصالحه بر همان نصفی واقع شده است که عمرو اعتراف دارد با برادرش شریک است، لذا بکر هم باید آن مصالحه را اجازه کند و وجه المصالحه هم بین آنها تقسیم می‌شود و اگر بکر اجازه نکند، [مصالحه فقط در نصف آن نصف صحیح است].

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی